

الثاني: الطريق العقلي

دوم: طريق عقلي

وهو طريق يتحرى إثبات وجود الله أو الحقيقة وإثبات الصفات، ولكنه لا يحقق المعرفة الحقيقية التي هي علة الخلق.

طريقي است كه اثبات وجود خدا يا حقيقت و اثبات صفاتش را بررسي مي كند، اما معرفت حقيقي كه علت آفرينش است را محقق نمي سازد.

تعرض القرآن لبعض الأدلة العقلية، كدليل النظام والحكمة التي يراها الإنسان في الكون، ودليل أن عدم غير منتج. وسنتعرض لبعض الأدلة العقلية لعلها تكون حجة على من يلتزمون العقل [32] في الاستدلال كما يدعون.

قرآن كريم برخی از ادله عقلي، مانند دليل نظام و حکمتی که انسان در جهان می بیند و همچنین برهان «عدم، خالق نیست» را ارائه داده است. به زودی برخی از این ادله را بیان می کنیم تا بلکه بر کسانی که ادعا می کنند که در مقام استدلال ملتزم به عقل هستند، حجت باشد.

وهنا لابد من تشخيص وتحديد أمر مهم لابد أن يرافقتنا في أي موضع نريد إقحام العقل فيه، وهو أن العقل ميزان وليس أوزان. فالعقل يقايس المعلومات التي تعطى له ويبين ما فيها، وثقله وخفته أو حتى عدمه وعدم قيمته. ولهذا ولكي تتحقق مهمة العقل بصورة صحيحة، لابد من وجود أوزان قياسية حقيقية ثابتة يقينية، لكي تكون المرجع في الموازنة. وإلا فسيكون ما يوضع في إحدى كفتي الميزان أو العقل مجرد وهم لا يمت للحقيقة بصلة، فتكون النتيجة الخلوص إلى نتائج خاطئة. وللأسف هذا أمر واقع ومنتشر بشكل واسع سواء على مستوى العقيدة أم التشريع.

در آغاز باید امر مهمی را مشخص و محدود کنیم تا در هر بحثی که از دلیل عقلی بهره گرفتیم، همراه ما باشد. آن مقدمه این است که عقل، میزان و

ترازوست، نه وزنه! عقل بین معلوماتی که به آن داده می‌شود قیاس کرده و آنچه در آن‌هاست و سنگینی و سبکی یا حتی عدم یا فقدان ارزش آن را نشان می‌دهد. به همین دلیل برای اینکه وظیفه عقل به شکل صحیح انجام گیرد، باید وزنه‌های سنجش حقیقی ثابت و یقینی وجود داشته باشد تا مرجعی جهت مقایسه و موازنه عقلی شود، وگرنه آنچه در یک کفه ترازو یا عقل گذاشته می‌شود، صرفاً وهمی است که هیچ ارتباطی با حقیقت ندارد و در نتیجه دچار اشتباه می‌شویم. متأسفانه این امری واقعی است و به شکل گسترده در حوزه عقاید و احکام انتشار پیدا کرده است.

وبما أن الكلام هنا في إثبات وجود الحقيقة الموجدة للعالم أو المُستخلف (الله)، فلا يمكن أن تكون أوزاننا في ميزان العقل شرعية دينية، لأننا هنا في صدد إثبات الأصل الذي يرجع إليه الدين. إذن، لا بد أن تكون أوزاننا من الثوابت والبدیهيات التي لا تحتاج إلى نظر، مثل: استحالة أن يكون الشيء معدوماً وموجوداً معاً، واستحالة أن تتسلسل الموجودات المتناهية العدد في سلسلة لا متناهية من كل حيثية وجهة، واستحالة أن يكون العدم منتجاً، وأمثلة هذه الثوابت.

از آن جا که سخن ما درباره اثبات وجود حقیقت خالق این جهان یا همان مستخلف (خدا) است، لذا وزنه‌ها و سنگ محک‌های ما در ترازوی عقلی نمی‌تواند شرعی و دینی باشد، چون این جا در صدد اثبات اصلی هستیم که دین به آن برمی‌گردد؛ پس به ناچار این وزنه‌ها باید از امور ثابت و بدیهی بی‌نیاز از استدلال باشد، مثلاً محال بودن این که چیزی در یک آن، هم موجود باشد و هم معدوم، [33] و محال بودن تسلسل و توالی موجودات متناهی در سلسله نامتناهی از هر حیث و جهت [34] و محال بودن خالق بودن عدم [35] و امثال این بدیهیات ثابت عقلی.

ومن الأدلة العقلية التي احتج بها الله سبحانه وتعالى على الملحدين في القرآن
:[36]

برخی از ادله عقلی که خداوند سبحان با آنها بر ملحدان (خدا ناباوران) در
قرآن ([37]) استدلال کرده، به این شرح هستند:

أ/ العدم لا ينتج شيئاً، والأثر دال على المؤثر.
أ. عدم، خالق نیست و هر اثر، دلالت بر مؤثر دارد.

قال تعالى: (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ) [الطور: 35].
خداوند می‌فرماید: «آیا از ناچیز (لا شیء و عدم) آفریده شده‌اند یا خودشان
آفریدگار هستند؟!» ([38]).

إنّ العالم (أو العوالم) ليس أزلياً، بل حادث لأنه متغير، وكل حادث مسبق
بالعدم، فلا بد له من محدث، لأن العدم المطلق لا شيءية فيه فهو غير منتج،
فيستحيل أن يأتي شيء من لا شيء مطلقاً، أي بمعنى أن يأتي شيء من عدم
مطلق. والكون أو الأكوان أو الوجود الحادث شيء، فلا يمكن أن يكون قد أتى من
عدم مطلق. إذن، فالوجود الحادث (الكون أو الأكوان) يثبت أنه أتى من وجود
أزلي غني عنه وعن غيره.

این عالم (عوالم) ازلی نیست، بلکه حادث است؛ چون متغیر است و هر حادثی
مسبق به عدم است؛ پس به‌ناچار مُحْدِث و پدیدآورنده‌ای دارد، چون عدم مطلق،
هیچ شیئی نیستی ندارد و در نتیجه خالق نیست. محال است که چیزی از ناچیز و عدم
مطلق پدید بیاید. هستی یا هستی‌ها یا وجود حادث، چیزی است؛ در نتیجه
امکان‌پذیر نیست که از عدم مطلق آمده باشد. بنابراین وجود حادث (هستی یا
هستی‌ها) ثابت می‌کند که از وجودی ازلی که از معلول خود و غیر آن بی‌نیاز است
پدید آمده است.

فَنَحْنُ إِنْ قَلْنَا: إِنْ مَحْدَثُهُ قَدِيمٌ أَزَلِيٌّ غَيْرٌ مَسْبُوقٌ بِالْعَدَمِ أَثْبَتْنَا وَجُودَهُ سَبْحَانَهُ
[39].

در نتیجه اگر ما می‌گوییم: مُحْدَثٌ و پدیدآورنده آن، قدیم و ازلی و غیر مسبوق
به عدم است، وجود خداوند سبحان را اثبات کرده‌ایم. [40]

وإِنْ قَلْنَا: إِنَّهُ حَادِثٌ، أَيْضاً لَزِمَهُ مَحْدَثٌ. وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ هُوَ الْأَوَّلُ، لِأَنَّ مَعْنَاهُ
أَنَّ الشَّيْءَ مَوْجُودٌ وَمَعْدُومٌ مَعاً. فَإِنْ كَانَ غَيْرُهُ تَسْلُسُلٌ وَلَا يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ
السَّلْسَلَةُ غَيْرَ مَتْنَاهِيَّةٍ مِنْ كُلِّ حَيْثِيَّةٍ وَجِهَةٍ؛ لِأَنَّ الْعَالَمَ حَادِثٌ مَتْنَاهِيٌّ وَلَهُ بَدَايَةٌ.
وَلَمَّا كَانَتْ السَّلْسَلَةُ مَتْنَاهِيَّةً عَلَى الْأَقْلَى مِنْ جِهَةٍ كَوْنَهَا لَهَا بَدَايَةٌ، فَلَا بُدَّ أَنْ تَنْتَهِيَ
إِلَى مُحْدَثٍ أَزَلِيٍّ قَدِيمٍ، وَبِهَذَا ثَبَتَ وَجُودَهُ سَبْحَانَهُ.

اما اگر بگوییم حادث است، به ناچار خودش نیز به مُحْدَثٌ و پدیدآورنده‌ای نیاز
دارد و نمی‌تواند خود معلول اول باشد، چون معنایش این می‌شود که یک چیز در
یک آن، هم موجود است و هم معدوم. همچنین در صورتی که علت دیگری داشته
باشد مستلزم تسلسل است و در هر حیث و جهت، ممکن نیست که این تسلسل و
توالی نامتناهی باشد، زیرا عالم حادث و متناهی است و قطعاً آغازی دارد و چون
این سلسله دست‌کم از جهت آغازدار بودنش متناهی است، پس باید به یک
مُحْدَثٌ ازلی قدیم منتهی شود و به همین طریق وجود خداوند سبحان اثبات شد.

وَمَرَادُنَا بِالْأَزَلِ، لَيْسَ الْأَزَلُ الزَّمَانِيُّ، بَلْ هُوَ بِمَعْنَى غَيْرِ الْمَسْبُوقِ بِالْعَدَمِ بَغْضِ
النَّظَرِ عَنِ بَعْدِ الزَّمَانِ وَوُجُودِهِ مِنْ عَدَمِهِ.

منظور ما از ازل، ازل زمانی نیست، بلکه به معنای غیر مسبوق به عدم است، با
صرف نظر از بُعد زمان و موجودیت یا عدم موجودیت این بعد.

وباللامتناهي. المطلق: هو. غير المحدود من. أي حيثية وجهة، فلا بداية. له. ولا نهاية، وبغض النظر عن بعد الزمان والمكان ووجودهما من عدمه. وليس مرادنا هو الـ (ما لا نهاية) في بعض المعادلات مثل:

فالطرف الأيسر للمعادلة صحيح أنه يمتد إلى ما لا نهاية ولكن له بداية، ومثله الكون المسطح فصحيح أن المفروض اتساعه إلى ما لا نهاية ولكن له بداية بدأ منها.

منظور ما از نامتناهی مطلق نیز چیزی است که از هر حیث و جهتی نامحدود باشد، یعنی نه آغازی دارد و نه پایانی، با صرف نظر از بعد زمان و مکان و موجودیت یا عدم موجودیت این دو بعد. منظور ما بی‌نهایت در بعضی معادلات نیست، مثل:

پس طرف چپ معادله اگرچه تا بی‌نهایت ادامه دارد، اما آغاز و ابتدای مشخصی دارد؛ و همچنین جهان مسطح و صاف که گرچه فرض شده که گستره آن هیچ پایان و نهایی ندارد، اما آغازی داشته که از آن جا شروع شده است.

وكون العالم الجسماني أو الكون الجسماني الذي نعیش فيه حادث، قد ثبت حتى بحسب البحوث الفيزيائية الحديثة. فلو كان العالم الجسماني أزلياً لكان مستقراً متوازناً، لا كما هو حاله الآن من الاضطراب والتغير المستمر. والمفروض أن الملحدين يلتزمون الآن بحدوث العالم وعدم أزليته؛ لأنهم بحسب ادعائهم تطبيقيون ويقرون ما يقره العلم المادي وقوانينه.

حادث بودن هستی این عالم جسمانی یا جهان جسمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، بر اساس بحث‌های فیزیکی پیشرفته هم ثابت شده است. اگر عالم جسمانی ازلی بود، باید در حالت استقرار و توازن بود، نه این که مانند حال فعلی اش مضطرب و در حال تغییر و حرکت پیوسته باشد. فرض این است که امروز ملحدان (خدا ناباوران) نیز به حدوث عالم و عدم ازلیت آن ملتزم باشند، زیرا

برحسب ادعای خودشان، اهل تطبیق هستند و به آن چه که دانش طبیعی و قوانین آن اقرار می کنند اعتراف دارند.

أقول هذا لإقامة الحجة على الملحدين؛ لأنهم يلتزمون بالعالم الجسماني فقط، مع أن الكلام في إثبات حدوث العالم لا يُقصد به العالم الجسماني فقط.
من این را با هدف اقامه دلیل بر خدا ناباوران می گویم، زیرا آن ها فقط به عالم جسمانی ملتزم هستند، با این که سخن ما در باب اثبات حدوث جهان شامل سایر عوالم هم می شود و به عالم جسمانی اختصاص ندارد.

ب/ صفة الأثر دالة على صفة المؤثر.
ب. ویژگی اثر، دلالت بر ویژگی مؤثر دارد

ولبيان هذا الدليل سأنقل هنا بعض النصوص من كتاب وهم الإلحاد، ومن يريد التفصيل عليه الرجوع لكتاب وهم الإلحاد
برای بیان این دلیل در این جا بخشی از کتاب «توهم الحاد» را نقل می کنم و کسانی که طالب تفصیل آن هستند، باید به کتاب مزبور مراجعه کنند.

فصل الخطاب "التطور هادف":
ختم کلام: تکامل هدفمند است

لدينا جينات و طفر جيني وقانون البقاء للجينة الأفضل أو يمكن أن نقول: للكائن الأفضل، فالفرق بين الجينة والكائن كالفرق بين خريطة بناء البيت والبيت نفسه وقانون البقاء للجينة المفضلة يصقل هذه الجينات، ونحن نعلم الآن بشكل قطعي أن آلة البقاء الأفضل بالنسبة للحياة الأرضية على الإطلاق هي آلة الذكاء (الدماغ)، ورغم أن كلفة آلة الذكاء أو الدماغ الاقتصادية عالية جداً على الكائن الحي حيث إنه يحتاج كمية غذاء كبيرة ولكن التطور بالنتيجة مُجبر على أن يسير بهذا الاتجاه أي أن يطور آلة الذكاء.

ژن‌ها، جهش ژنتیکی و قانون بقای ژن برتر یا به عبارت دیگر، موجود برتر را در اختیار داریم. تفاوت میان ژن و جاندار همچون تفاوت میان نقشه ساختمان و خود ساختمان است. قانون بقای ژن برتر، این ژن‌ها را جلا و صیقل می‌دهد. اکنون با کمال اطمینان می‌دانیم که آلت بقای موجود شایسته‌تر در زندگی زمینی، به‌طور کلی همان ابزار هوشمندی یا مغز وی می‌باشد. علی‌رغم این که هزینه اقتصادی ابزار هوشمندی یا مغز برای موجود زنده بالاست تا جایی که به غذای بیشتر نیاز دارد ولی تکامل مجبور است در مسیر این رویکرد یعنی پیشرفت دادن ابزار هوشمندی گام بردارد.

فطالما أن الطفر الجيني موجود منذ البداية فلا بد أن تتوفر جينات بناء آلة الذكاء (الدماغ مثلاً) عاجلاً أم آجلاً حتى وإن كان الطفر الجيني عشوائياً تماماً.
از آن جایی که جهش ژنی از همان آغاز وجود داشته است؛ بنابراین باید ژن‌های ساخت ابزار هوشمندی (برای مثال مغز) دیر یا زود به وجود آیند؛ هرچند جهش ژنی کاملاً بی‌هدف تلقی گردد.

وبما أن قانون البقاء للجينات الأفضل أو للكائن الأفضل (41) هو الحاكم في عملية التطور، إذن فالنتيجة أننا الآن يمكننا الجزم بأن التطور منذ البداية متجه وهدف لإنتاج جينات آلة ذكاء أو كائن ذكي، فالتطور إذن هادف.
از آن جا که در روند تکامل، قانون بقای ژن‌های برتر یا بقای موجود برتر (42) حاکم است، می‌توانیم قاطعانه بگوییم که سمت و سوی حرکت تکامل از آغاز مشخص بوده و هدف آن نیز تولید ژن‌های ابزار هوشمند و یا موجود باهوش بوده است؛ بنابراین تکامل هدفمند می‌باشد.

واعتقد أن هذا الاستدلال التام كافٍ لنقض نظرية د. دوكنز الإلحادية ضمن نطاق الحياة الأرضية القائمة على إن التطور غير هادف على المدى البعيد.

به نظر من این استدلال تام و تمام، برای رد نظریه الحادی دکتر داوکینز (آن جا که می گوید زندگی زمینی بر پایه تکامل، در درازمدت بی هدف است) کافی می باشد.

والحقیقة، إننا لو أردنا التوسع في حکمنا المتقدم أكثر ونعمم الحکم على أي نوع حياة يمكن أن نتخيله فيمكننا أن نجزم - بناءً على قانون التطور المعتمد على طفر المتضاعفات أو آلات النسخ وانتخاب الأفضل منها - أن أي حياة سواء كانت كحياتنا الأرضية - مبنية على الماء والكربون والنتروجين والمواد الكيميائية الأخرى - أم كانت في كوكب آخر أو كون آخر ومبنية على الأمونيا بدل الماء، أم على السليكون بدل الكربون - لأنه قادر على تكوين سلاسل طويلة كالكربون - فستكون نتیجتها الحتمية هو إنتاج آلة الذكاء، هذا هو الهدف الحتمي للتطور بحسب القانون الذي نعرفه الآن، ولا يمكن أن تحيد أي حياة أو متضاعفات أو آلات نسخ وتطور عن الوصول إليه عاجلاً أم آجلاً.

در حقیقت اگر بخوایم حکم پیشین را گسترده تر کنیم و به همه نوع حیات فرضی تعمیم دهیم، می توانیم بر اساس قانون تکامل که بر جهش همانندسازی، یا ابزار نسخه برداری و انتخاب برترین آن ها استوار است، قاطعانه نظر خود را چنین بیان کنیم: هر نوع زندگی، خواه زندگی زمینی ما باشد (که بر آب، کربن، نیتروژن و دیگر مواد شیمیایی استوار است) خواه زندگی در سیاره یا جهانی دیگر (که به جای آب بر آمونیاک یا به جای کربن بر سیلیکون متکی باشد، چرا که می تواند زنجیره های طولانی همچون کربن را به وجود آورد) نتیجه حتمی آن، ایجاد ابزار هوشمندی خواهد بود و بر اساس قانونی که اکنون می شناسیم، این همان هدف حتمی تکامل است و هیچ حیات یا همانندسازی یا ابزار نسخه برداری و تکامل نمی تواند دیر یا زود از رسیدن به آن برکنار بماند.

مع العلم أن المتوقع من أي حياة أخرى في كوننا الاعتماد على الماء والكربون؛ لأن الماء يعتبر حالة سائلة مثالية لاستضافة الحياة حيث تقل كثافته عند الانجماد ويطفو وبهذا يسمح الجليد للحياة أن تستمر في الماء السائل تحته وهذه العناصر الأربعة الهيدروجين والأوكسجين والنتروجين والكربون هي الأكثر وفرة في الكون والكربون دون غيره قادر على تشكيل سلاسل ضعيفة يمكن أن تكسر بسهولة وهذا مناسب للأيض والحياة بعكس سلاسل السليكون.

می دانیم که انتظار می رود هر نوع حیات در جهان ما باید بر آب و کربن استوار باشد، زیرا آب مایعی بسیار مناسب برای میزبانی زندگی است، چرا که هنگام انجماد جرم حجمی اش کم می شود و یخ روی سطح آب می آید و به این ترتیب یخ این اجازه را می دهد که زندگی در آب جاری در زیرش همچنان ادامه یابد. این عناصر چهارگانه هیدروژن، اکسیژن، نیتروژن و کربن، به میزان بیشتری در جهان یافت می شوند. کربن به تنهایی قادر است زنجیره های ضعیفی را به وجود آورد که برخلاف زنجیره های سیلیکونی به راحتی شکسته می شود و برای متابولیسم و زندگی مناسب می باشد.

هكذا نكون قد وصلنا إلى فصل الخطاب وحسم الخلاف حول إمكان إثبات وجود رب أو إله بحسب نظرية التطور، فقد أثبتنا للحياة صفة الهدف وأنها هادفة والتطور هادف، وحيث إن صفة الأثر دالة على صفة المؤثر فيثبت للمؤثر صفة أنه هادف ومدرك وعالم، وبهذا أثبتنا وجود مؤثر هادف ومدرك وعالم، وبالنتيجة يثبت وجود رب أو إله سواء كان هو المؤثر المباشر أم كان المؤثر المباشر أثر من آثاره دال عليه بصفته أيضاً، أي صفة الهادف التي أثبتناها، وهذا بحد ذاته كافٍ لنقض النظرية الإلحادية الحديثة المبنية على أساس أن التطور غير هادف على المدى البعيد.

به این ترتیب، بر اساس نظریه تکامل به سخن نهایی و حل اختلاف در خصوص امکان اثبات وجود پروردگار یا خدا می رسیم. ثابت کردیم که زندگی هدف دارد و هدفمند است و تکامل نیز به همین صورت هدفمند است. به این خاطر که

صفت و ویژگی اثر، بر صفت مؤثر دلالت دارد، در نتیجه برای مؤثر، این صفت ثابت می شود که هدفمند، عاقل و داناست؛ و با این مسئله وجود مؤثری هدفمند، عاقل و دانا را ثابت نمودیم. در نتیجه وجود پروردگار یا خدا اثبات می گردد، خواه به طور مستقیم، مؤثر باشد یا یکی از آثارش بر این صفت دلالت کند؛ یعنی هدفمندی باشد. این موضوع به خودی خود برای رد نظریه الحادی جدید، مبنی بر این که تکامل فاقد هدفی درازمدت است کفایت می کند. به این خاطر که صفت و ویژگی اثر، بر صفت مؤثر دلالت دارد، در نتیجه برای مؤثر این صفت ثابت می شود که هدفمند و عاقل و داناست. و با این مسئله وجود مؤثری هدفمند و عاقل و دانا را ثابت نمودیم.

[۱]. و لابد من لفت الانتباه أننا هنا مجارة للاستخدام اللفظي نسبي ظل العقل عند الإنسان بالعقل، باعتبار أنه صورته ويصح أن نسماه به، وإلا فالعقل الحقيقي هو ما في السماء السابعة الكلية.

[33]. این اصل در منطق و فلسفه به عنوان بدیهی ترین بدیهیات اولیه تصدیقی محسوب می شود: (النقيضان او المتناقضان لا يجتمعان و لا يرتفعان). دو نقیض باهم جمع نمی شوند و رفع نیز نمی شوند؛ مثلاً یک چیز نمی تواند در همان حال که موجود است معدوم باشد (اجتماع دو نقیض) یا این که نه موجود باشد و نه معدوم (ارتفاع دو نقیض). (مترجم)

[34]. این اصل از بدیهیات ثانوی فلسفی است که مورد اتفاق همه فلاسفه می باشد؛ مثلاً اگر علت «الف»، «ب» باشد و علت «ب»، «ج» باشد و علت «ج»، «د» باشد و «د» نیز علت دیگری داشته باشد و این سلسله تا بی نهایت ادامه داشته باشد و هیچ گاه به علتی نرسد که خودش معلول علت دیگر نباشد، تسلسل محال و باطل پیش می آید. فلاسفه می گویند علت بطلان و استحاله تسلسل نامتناهی این است که فرض تسلسل به معنای فرض عدم علیت است، یعنی در حلقه اول هیچ علت حقیقی وجود ندارد که این سلسله به آن برسد و در نتیجه همه این سلسله معلولات در نهایت از یک «لا شیء» و «ناچیز» و «عدم مطلق» به وجود آمده اند، در حالی که «لا شیء» و «عدم مطلق» نمی تواند منتج و علت موجود باشد، چون عدم مطلق وجودی ندارد که به شیء دیگر وجود بدهد (به هر معنای قابل فرض). (مترجم)

[35]. در مباحث امور عامه فلسفه مبحثی تحت عنوان «لا شیئیة للعدم من حیث العدم» داریم، به این معنا که «ناچیز» و «لا شیء مطلق» چیزی نیست و هیچ حظ و بهره‌ای از هستی ندارد تا به چیز دیگری هستی بدهد. همچنین اصل دیگری که در معنا شبیه به همین اصل می‌باشد این است که: «فاقد الشيء لا يعطى الشيء»، یعنی آن که خودش چیزی را ندارد به طریق اولی نمی‌تواند آن چیز را به دیگری افاضه کند. مثلاً اگر شما علم حدیث نداشته باشید قطعاً نمی‌توانید کسی دیگر را علم الحدیث بیاموزید؛ همچنین اگر علت، فاقد یک کمال و خاصیت وجودی (هرچند به نحو تمام‌تر و کامل‌تر و اشرف و اعلی) باشد نمی‌تواند آن را به معلول خود افاضه کند. اصل دیگری که شبیه همین اصل عقلی است، اصل «لزوم سنخیت بین علت و معلول» است، یعنی هر علتی موجب و موجب هر معلولی نمی‌شود و معلول و علت باید یک نحو سنخیت و همخوانی و هماهنگی باهم داشته باشند و هر معلولی از هر علتی حاصل نمی‌شود. (مترجم)

[36]. أما سوق الآيات القرآنية هنا فليس باعتبار أنها حجة بذاتها بل باعتبار أنها تطرح دليلاً عقلياً فليس للمخالف رد الدليل المطروح باعتبار أنه من القرآن وهو لا يؤمن بالله ولا بالقرآن، فنحن لا نلزمه بالدليل لأنه قرآني بل لأنه عقلي فإذا كان لا يلتزم بهذا الدليل العقلي فعليه أن يرده بدليل نقض عقلي.

[37]. وقتی در اینجا سخن از آیات قرآن می‌رانیم به این معنی نیست که در دلایل عقلی، آیات قرآن حجت هستند. بلکه به این اعتبار آنها را مطرح می‌کنیم که این آیات، دلایلی عقلی را پیش می‌کشند. بنابراین مخالفان هم حق ندارند این دلایل را صرفاً چون از قرآن آمده است و آنها دین و قرآن را قبول ندارند، رد کنند. ما نیز آنها را ملزم نمی‌کنیم که چون این دلایل قرآنی هستند، آنها را بپذیرند، بلکه به این علت که دلیل عقلی برایشان آورده‌ایم. بنابراین اگر این دلیل عقلی را نمی‌پذیرند باید آن را با دلایل عقلی نقض کنند.

[38]. قرآن کریم، سوره طور، آیه 35.

[39]. قال تعالى: "وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ" [الأنعام: 75 - 79].

[40]. خداوند متعال فرمود:

(و این گونه به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان می‌دهیم و برای این که از اهل یقین باشد * پس هنگامی که شب او را فراگرفت ستاره‌ای دید گفت که این پروردگار من است. پس هنگامی که افول کرد گفت من افول کنندگان را دوست ندارم * پس هنگامی که ماه را تابان دید گفت این پروردگار من است. پس هنگامی که افول کرد گفت اگر پروردگار مرا هدایت نکند از قوم گمراهان خواهم بود * پس هنگامی که خورشید را تابان دید گفت: این پروردگار من است. این بزرگ‌تر است. پس هنگامی که خورشید افول کرد گفت ای قوم همانا من از آن چه شریک می‌گزینید بری و بیزارم * من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و من هرگز از مشرکان نیستم) (انعام/ 75 - 79).

[41]. الجينات والكائنات كخريطة البناء والبناء نفسه، فالجينات تمثل الخريطة والكائن الحي يمثل ناتج تنفيذ الخريطة.

[42]. رابطه زن‌ها با جاندار، مانند رابطه نقشه ساختمان و خود ساختمان است. زن‌ها نقشه هستند و جاندار دستاورد اجرای نقشه.